

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

نویسنده

موسوی گرگانی

اصل مقاله

آموزش در حوزه های علمیه ما به خلاف تمام مراکز آموزشی دیگر به صورت کاملاً آزاد انجام می گیرد؛ یعنی طلاب در انتخاب استاد و مواد درسی مختارند.

به درس هر کسی که بخواهند شرکت می کنند و در بین علوم گوناگونی که در حوزه تدریس می شود هر کدام را که بخواهند انتخاب می کنند.

دروسی که اساتید حوزه ها شروع می کنند غالباً به درخواست عده ای از شاگردان انجام می گیرند.

این خلاصه چیزی است که در حوزه های علمیه می گذرد در سالهای اخیر در حوزه علمیه قم که امروزه بزرگترین مرکز آموزش احکام و معارف دینی است تحولاتی انجام شده و شورای مدیریت حوزه تشکیل شده و این شورا قدمهایی برداشته است.

مقاله حاضر در دو بخش تنظیم شده است: در بخش اول آن به برخی از نواقص حوزه های علمیه اشاره شده و در بخش دوم آن به طور فشرده به راه حلها اشاره شده است.

مقصود ما این است که اولاً روشن شود طلاب حوزه ها با چه مشکلاتی رو به رو هستند.

ثانیاً همه مسلمانان بویژه متفکران اسلامی بدانند که در حوزه های دینی چه می گذرد تا با اطلاع از کمبودها و نارساییها به ارائه نظریات و پیشنهادات سازنده و سایر کمکهای ممکن بپردازند و با شرکت در این امر مهم دین خود را نسبت به مراکز دینی ادا کنند و هم در جهت رفع نارساییها بکوشند.

اگر تاریخ علوم را به دقت مورد مطالعه قرار دهیم و اگر پیشرفت شگفت آور دانش و صنعت را مینظر گیریم و اگر سیه روزی دیروز و بهروزی امروز دیگران را از یک طرف و عقب ماندگی و تاریکی کشور خودمان را از طرف دیگر از چشم به دور نداریم به این نتیجه قطعی خواهیم رسید که پیشرفت حیرت آور دیگران در تمام رشته های دانش معلول راهها و روشهای درست و مفید ایشان بوده و هست. اگر چه زحمات طاقت فرسا و مطالعات مداوم آنان نقش بسزایی در پیشرفت آنان داشته لکن علت اصلی همان گزینش درست متدهاست و بس وگرنه غریبان در قرون وسطی نیز به فعالیتهای علمی مشغول بودند ولی هیچ نتیجه ای از آن همه اشتغالات عاندشان نمی شد. بنابراین اگر پیشرفتهای علمی معلول فکر غربی و یا مجرد فعالیت بود باید در قرون وسطی نیز گوی مسابقه را آنان ربوده باشند و یا حداقل در حد و مرتبه مسلمانان باشند در حالی که در آن دوران جهل و نادانی و ظلمت و تاریکی سرتاسر غرب را فرا گرفته بود و جهل و خرافات حاکم بود. پس انصاف این است که راه و روش ما در قسمت آموزش ناقص است همان طور که غریبان در قرون وسطی دچار راهی مشابه راه امروز ما شده بودند و صد البته این به معنای تخطئه تمام خوبیهای مراکز آموزشی خود نیست بلکه منظور این است که ما باید همواره بیندیشیم و در آموزش جوانان از بهترین راهها و روشها استفاده کنیم و هرگز در نقطه ای تنها به این علت که مورد توجه بزرگان بوده است توقف نکنیم و مانند آنان نباشیم که متون پدران کلیسا و مؤلفین متوسطی از قبیل بوناس را مقابل خود می گذاشتند و در باره آنها تدقیق می کردند و غالباً به جای آن که به مفهوم مطالب توجه کنند آنها را فقط با دست لمس می کردند و می گذشتند و در عوض راجع به عبارات و کلمات دقت و موشکافی می کردند. دیگر کسی به طبیعت نمی نگریست.

نویسندگان مذهبی چنان قدرتی به دست آورده بودند که مردم فقط به تفسیر کتب ایشان می پرداختند و دیگر کاری به تعمق در موضوع آن نداشتند.

اوقات مردم صرف مباحثاتی می شد که امروزه برای ما باور کردنی نیست؛ زیرا از هر چه که به نظر ما مفید می رسد عاری بود.

مدت چهار قرن تمام از قرن نهم تا سیزدهم همواره گفت و گو و بحث در کلیات بود. جمعی دور یکدیگر می نشستند و با قیافه جدی درباره ماهیت اشیاء و انواع و اقسام آنها گفت و گو می کردند.

این موضوع حقیقت دارد که کمی بعد از آن که ترکان قسطنطنیه را محاصره کردند و امپراطور بر برج و باروی شهر از پایتخت دفاع می کرد روحانیون بیزانس اجتماعاتی داشتند و در این موضوع بحث می کردند که: (فرشتگان از جنس نر هستند یا از جنس ماده).

محصلین با سری انباشته از معلومات اسکولاستیک از این مدارس بیرون می آمدند؛ اما لیاقت آن را نداشتند که یک عمل جمع ساده را جز به مدد انگشتان دست انجام دهند.

روزی یکی از تجار ثروتمند آلمانی که علاقه مند بود تعلیمات دقیق بازرگانی به فرزند خود بدهد یکی از استادان دانشمند را ملاقات کرد و از او پرسید که باید فرزند خود را به کدام دانشگاه بسپارد؟ دانشمند مزبور به او جواب داد:

(موضوع دوتاست: اگر می خواهید فرزند شما فقط جمع و تفریق را بیاموزد می توانید او را در هر یک از دانشگاههای آلمان که مایل هستید بگذارید اما اگر علاوه بر آن سودای آموختن عمل ضرب را نیز در سر می پرورانید فقط یکی از دانشگاههای ایتالیاست که ممکن است این موضوع را به او یاد بدهد).

با همه این احوال غیر از تجار اشخاص دیگری نیز بودند که نسبت به این نوع تعلیمات نظر خوشی نداشتند.

برای آنان چاره ای نبود جز آن که به اعراب پناهنده شوند؛ زیرا در زمان مأمون عباسی و جانشینان او دانشگاههای بزرگی افتتاح شده بود که در آنها متون یونانی را تدریس می کردند.

در حالی که اروپای مسیحی قرون وسطی خود را در زیر مباحثات غبارآلود دفن

می کرد اسپانیای عرب درخشندگی خارق العاده ای تحصیل کرده بود.

دانشگاههای شهر اشبیلیه و طلیطله و قرطبه مراکز فرهنگی بزرگی شده بودند که جوانان فرانسوی و آلمانی و انگلیسی به آنها هجوم می کردند و این دانشگاهها ثروتهای بیکرانی که برای این جوانان تصور ناکردنی بود در مقابل چشمهای خیره آنان نمودار می ساخت. آثار بقراط ارسطو اقلیدس بطلمیوس جالینوس و غیره در این مدارس مطالعه می شد و بر نیمکت این دانشگاهها عرب اسپانیولی مسلمان و مسیحی پهلوی یکدیگر می نشستند و هنگام بازگشت به کشور خود مطالب مفیدی را که آموخته بودند منتشر می کردند و یا به نوبه خود مکاتب و مدارس جدیدی باز می کردند.

در نتیجه در این کشورها علوم و معارف یونانی نیز در جوار انضباط اسکولاستیک شروع به نمو و پیشرفت کرد.

این به خوبی نشان می دهد که ما چه بوده ایم و اکنون چه هستیم. علت آن چیست؟ به راستی دردی دردناکتر از این نیست که متاع ما را بزباید و ما را مردمی معرفی کنند که نسبت به آن بی تفاوت بلکه نا شایسته هستیم و ما نه تنها تحت تأثیر این تبلیغات قرار بگیریم بلکه باورمان شود که ما آن توانایی را که غربیان دارند نداریم.

ما نمی توانیم مانند آنان بیندیشیم و پیشرفت کنیم.

پس خوب است که یا در این زمینه ها وارد نشویم و یا به تمام معنای کلمه از ایشان تقلید کنیم!

بنابراین اگر کمی بیندیشیم و مقداری تاریخ را بررسی کنیم به این باور خواهیم رسید که نه تنها ما نیز استعداد دریافت علوم و صنایع و فلسفه را داریم بلکه به خوبی به این نتیجه می رسیم که ما این بوده ایم که به اینان اندیشیدن و نایل شدن به درجات علمی را آموخته ایم و فوراً این پرسش به ذهنمان خواهد آمد که پس چرا اکنون چنینیم؟

و باقدری تأمل پاسخش نیز روشن می شود که ما دیروز در صراط مستقیم بودیم و اکنون از آن منحرف شده ایم. تنها راه نجاتمان آن است که به خود باز گردیم. به همان خودی که ما را به استادی رسانیده بود ولی قدرش را ندانستیم و رهایش کردیم و آمیخته ای از دهها بلکه صدها تن از دیگران شدیم و روشن است که قادر به تصمیم گرفتن نیستیم مگر همه آنها را رها کنیم و به خویشتن خویش بازگردیم. کسی که خود

انتخاب نمی کند خود نمی اندیشد خود تصمیم نمی گیرد بلکه دیگران برایش انتخاب می کنند و برایش می اندیشند و تصمیم می گیرند و او در حالی که حیران و دچار سردرگمی است ابزار کار دیگران است هرگز به مقصود نمی رسد مگر این که به نقایص رفتارش آگاه شود و با شهامت آنها را برطرف سازد و با تأمل و دقت صراط مستقیم را مسیر خود قرار دهد وگرنه باید تا ابد آلت اغراض دیگران باشد و با فکر دیگران حرکت کند که روشن است چه پیش خواهد آمد.

ما در این مقاله برآنیم که برخی از نقطه های تاریک و نقایص راهمان را در آموزش علوم الهی در حوزه های علمیه بیان کنیم تا شاید مسؤولین امر به خود آیند و اگر به خود آمده اند به سرعت وارد عمل اصلاحی شوند که وقت به سرعت برق می گذرد و دیگران با شتابی چون شتاب گلوله به پیش می تازند و غافل بودن و تعافل برای همه بویژه مسؤولین گناهی است نابخشودنی. البته به طور اجمال به بعضی از راه حلها که مورد توجه ماست نیز اشاره خواهد شد گرچه تثبیت این بخش به تأمل بیشتر و بررسی دقیق تری نیاز دارد.

بخش اول: کاستیها

ابهام هدف

اجمال و ابهام هدف بزرگترین مانع حرکت تکاملی است و لاقلاً از سرعت آن می کاهد.

به عنوان مثال شخصی را در نظر بگیرید که صبح یکی از روزهای هفته به قصد کار کردن از خانه بیرون می رود ولی او به درستی مشخص نکرده است که چه کاری را انجام دهد و نیز بر این امر مصمم نشده است که هر کاری پیش آمد خوش آمد.

بدیهی است که چنین شخصی به آسانی به مقصود نمی رسد زیرا گرچه او برای کار کردن و پول در آوردن از خانه بیرون رفته است لکن چون این هدفش کلی و قابل تطبیق بر مصادیق و موارد زیادی است و آن هم به صورت تردید به آسانی قابل پیاده شدن در

مورد خاصی نخواهد بود لذا چه بسا که روزهای زیادی را در حیرت و سرگردانی بگذراند و به کمترین نتیجه ای دست نیابد. تنها در صورتی موفق خواهد شد که هدفش را معین کند و برای رسیدن به آن از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکند. باید هدفی را برای خود مشخص کند که توانایی رسیدن به آن را دارا باشد گرنه باز هم به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

با سنجش افکار و آزمایش ساده و کمی دقت به خوبی متوجه می شویم که طلاب علوم دینی ما دچار همان سرگردانی و حیرتی هستند که آن کارگر فرضی بود. سرش آن است که از طرفی بیشتر آنان از میان مردمی صاف و ساده و متعهد بر می خیزند مردمی که نه خود و نه فرزندانیشان در میان غوغای تعیین اهداف نمی توانند به درستی هدف خاصی را معین کنند و برای رسیدن به آن فرزندانیشان را راهی حوزه های علمیه نمایند گرچه آنان و فرزندانیشان هدف مبهم و مجملی را گزیده اند و لذا اصل تحرک انجام گرفته است لکن همان طور که اشاره شد چنین گزینشی چندان مفید نیست.

از طرف دیگر حوزه ها نیز دارای برنامه منظم هدایت گری نیستند که در این زمینه اشخاص متحیر و سرگردان را راهنما باشد. تنها برنامه ای که شاید برای این غرض و مانند آن شکل گرفته جلساتی است که به عنوان دروس اخلاق مطرح است که انصافاً در مقام عمل دچار سردرگمی عجیبی هستند و بیشتر به جلسات و عظ و نصایح شباهت دارند تا به کلاسهای درسی که برای هدایت گروه خاصی به راه و روش خاصی تشکیل می شود. اینک به ذکر چند نمونه روشن می پردازیم که به خوبی بی برنامهگی و اضطراب و ابهام در اهداف آموزشی را در این مراکز مقدسه به اثبات می رساند:

از جمله نشانه های ابهام هدف و بی نظمی این که: طلاب به سهولت جذب دانشگاهها و ارگانهای گوناگون کشور می شوند و در همان حال از مزایای حوزه نیز استفاده می کنند.

اگر طالب علوم الهی با هدف مشخصی به حوزه آمده بود و اگر حوزه برنامه معین و روشن و جالبی می داشت هرگز آن طالبان علم سر از مراکز دیگر در نمی آوردند.

امروزه بسیاری از طلاب یا مشغول کاری شده اند که بدون تردید مزاحم اشتغالات آموزشی است و یا به دنبال پیدا کردن شغلی هستند که چه به آن دست یابند و

چه نیابند گرفتار مزاحمی شده اند که به طور مسلم آفت بزرگی برای اشتغالات علمی و آموزشی است.

این امر گرچه لازمه زندگی کنونی ماست و رابطه مستقیم با نظام اقتصادی و اجتماعی کشور دارد ولی اگر اینان هدف ویژه ای می داشتند و حرکتشان در راستای آن هدف بود هرگز به این سهولت در برابر این بورانها و طوفانها سرفرودمی آوردند. همچنین اگر مراکز برای آموختن علوم الهی وارد آن می شوند برنامه های منظم و هدایت گری داشته باشند یقیناً ضایعه ای که از این طریق وارد می شود به این صورت جبران ناپذیر نخواهد بود. اگر آنها طلاب را به خوبی به رشته های گوناگون علوم الهی جذب می کردند و هر کسی را در رشته خاصی که استعدادش را دارد می پذیرفتند و مرتبه ای را برای تخصص در آن رشته در نظر می گرفتند در صورت موفقیت در آن رشته کار نامه هر کس را به او می دادند و به کار مناسبی معرفی می کردند و خلاصه اگر قدری به اطرافشان می نگریستند و در برنامه های حوزه از متفکران استفاده می کردند بدون شک امروز وضع ما بهتر از دیگران بود و حالت حیرت و انفعال و اضطرابی که فعلاً در بعضی از جاها وجود دارد وجود نداشت و مصداق کامل (کل حزب بما لدیهم فرحون) نبودیم. ولی ما چه اعتراف کنیم و چه انکار اگر با دقت به تمام آنچه که در اطرافمان می گذرد توجه نکنیم نه تنها خود خواهی خود را اثبات می کنیم بلکه دچار اوهم و خیالاتی شده ایم که نهایت بی توجهی ما را نسبت به وظایف الهی که مورد قبولمان است ثابت می کند. این هیچ توجیهی ندارد مگر این که مجدداً برگردیم و بگوییم: (کل حزب بما لدیهم فرحون).

2. نشانه دیگری که معلول مشخص نبودن هدف برای طلاب است این که: همه آنان به همه دروس شرکت می کنند و در هر فن و علمی وارد می شوند. هر شخصی که وارد حوزه علمیه می شود از جامع المقدمات آغاز و به کفایة الأصول و اسفار و شفاء ختم می کند. یعنی تقریباً همه این آقایان جامع المقدمات را در صرف و نحو و منطق و سیوطی و مغنی را در نحو و صرف و لغت و تجوید و حاشیه ملاحظه الله و المنطق را در منطق و شرح مختصر یا مطول را در بلاغت و باب حادی عشر را در علم کلام و معالم و اصول فقه و رسائل و کفایة الاصول را در علم اصول و شرح لمعه و بیع و خیرات شیخ انصاری را در فقه می خوانند. علاوه مدتی است که در حوزه علمیه قم بسیاری از کتابهای دیگر نیز ضمیمه کتابهای مذکور شده است و تازه به پایان بردن این همه کتاب پر حجم اولین قدم آنان است زیرا بعد از آن همه کتابخوانی که اگر همراه با فهمیدن باشد حدود بیست سال وقت لازم دارد باید به جلساتی که به عنوان درس خارج تشکیل می شوند شرکت کنند و به اصطلاح خارج بخوانند. این گونه جلسات که حداقل نصاب تشکیل آنها دو نفر و حداکثرشان نامحدود است به مجلس و عظ بیشتر شباهت دارند تا جلسه درس.

حقیقت این است که: اگر این گونه جلسات به همین منوال باشند و چاره ای برای اصلاح آنها اندیشه نشود اثر و فائده بسیار کمی دارند. هیچ حساب و کتابی برای شرکت و حضور در این کلاسها نیست. نوعاً افرادی که ده بیست سال در این درسها حاضر شده اند در کنار دیگران که یک یا دو سال در آنها شرکت کرده اند و یا برای اولین بار است که شرکت می کنند می نشینند و به درس استاد گوش می دهند. معلوم است که این همه تفاوت فکری مانع آن است که چنین جلساتی برای همه شرکت کنندگان مفید باشد. زیرا اگر استاد سطح فکر کسانی را در نظر بگیرد که یک دور یا دو دور یعنی ده یا بیست سال به این درسها حاضر شده اند مسلم است که درس برای اکثر حاضران مفید نیست و اگر درس را مطابق فهم شرکت کنندگان جدید القاء کند بدون شک برای شرکت کنندگان قدیمی بی فایده خواهد بود.

مگر نه آن است که علوم اسلامی و الهی دارای رشته های گوناگونی است و هیچ انسان معمولی قادر به دیدن همه آنها نیست چه رسد به تحقیق و تخصص در آنها و مگر نه آن است که جامعه اسلامی ما به تمام آن رشته ها در حد تخصص نیازمند است؟

اگر اینها درست است که مسلماً درست است پس هدف این آقایان چیست که همه به درسهای خارج فقه و اصول شرکت می کنند و همه مطول و مغنی و کفایه و رسائل و مکاسب و شرح لمعه را می خوانند؟ آیا همه می خواهند فقیه شوند؟ و اگر چنین نیست پس چه می خواهند؟

3. نشانه دیگری که مدعای بالا را اثبات می کند این است که تشکیل کلاسهای درس در حوزه های علمیه هیچ ملاک معیاری ندارد و هر کسی به ذوق و فکر و خیالات

خودش تصمیم تشکیل کلاسی را می گیرد و اطلاعیه ای را برای اعلان جلسه چاپ و منتشر می کند.

هر کسی تبلیغ بیشتر و احياناً مزایای دیگری داشته باشد کسان بیشتری را به دور خودش جمع می کند و بدین سان کلاسهای حوزه شروع می شوند. همه کسانی که تصمیم درس گفتن را گرفته اند و اعلام آمادگی کرده اند در زمان و مکان مقرر حاضر می شوند و قهراً گروهی را منتظر بیانات خود و مشتاق دریافت مطالب علمیه خواهند دید ولی شرکت کنندگان در چنین جلساتی در طول هشت نه ماهی که برقرارند دهها بار عوض و بدل می شوند. خلاصه تا آخر سال تحصیلی مرتباً بعضی وارد و برخی خارج می شوند. این نشانه آن است که معلوم نیست دنبال چه می گردند و چه می خواهند. هدف غالب آساتید نیز به درستی

روشن نیست و گویا چیزی که موجب تسلّی دلشان است این که گروهی را داشته باشند و بالآخره درس بگویند و باشند کسانی که به درسشان گوش فرا دهند.

4. از مواردی که حکایت از ابهام در هدف می کند این که هنوز نتوانسته اند برنامه درستی برای گزینش طلاب مقرر کنند بلکه در همان برنامه ناقصشان نیز مرتکب اشتباهات فراوانی می شوند.

اما این که در اصل گزینش مردّدند زیرا هر سالی یک برنامه ای را اعلام می کنند: یک سال می گویند: باید اشخاص دیپلم داشته باشند تا مورد پذیرش قرار گیرند و سالی دیگر می گویند: دیپلم لازم نیست بلکه باید سیکل داشته باشند ولی باید امتحان ورودی برگزار شود و حتی کسانی را که بالاتر از سیکل هستند قبول نمی کنند مگر این که از بعضی از علماً توصیه نامه داشته باشند.

نمونه زیر را مورد دقت قرار دهید: چند سال پیش نوجوانی را به بنده معرفی کردند که به راهنمایی من وارد حوزه شود ولی وی یک ساعت بعد از شروع کنکور حوزه وارد قم شد و قهراً پذیرفته نشد لذا من به او توصیه کردم که شما بروید همان شهرستان مشغول شوید.

او برای بار دوم به قم آمد ولی هنگامی که به محل اسم نویسی و پذیرش رفته بود به او گفته بودند چون شما کلاس دوم دبیرستان را خوانده اید و قهراً سِنّی از شما گذشته

است پذیرفته نمی شوید.

او به بنده مراجعه کرد و جریان را نقل نمود.

بنده چون شدت علاقه او را احساس کردم و همین طور از شدت نیاز و طنش اطلاع داشتم به یکی از مدیران مدارس تلفن زدم و از او خواستم که این نیازها و علاقه ها را به آن آقایان گوشزد کند تا اگر لازم دانستند او را بپذیرند ولی با زحمات آن مدیر پذیرفته نشد و برای بار دوم من در مقابل اصرار و ابراز علاقه آن آقا قرار گرفتم. از این روی خودم رفتم تا ببینم اصل جریان چیست؟

من که آن جا رفتم بعضی از دوستان که آن جا بودند پیشنهاد کردند که برویم و از بعضی از علماً نامه بیاوریم مسأله خود به خود حل می شود ولی من مخالفت کردم. خودم نزد مسؤول پذیرش رفتم. بدون خواهش و یا اصرار که تصمیمش را هم نداشتم توضیح او را پذیرفتند و کارت ورود به جلسه امتحان را برایش صادر کردند! به راستی این گونه رفتا چه معنی دارد؟

آن داستان گذشت و من بعد از مدتی باز آن شخص را ملاقات کردم که برای خداحافظی آمده بود! جریان را از او پرسیدم.

گفت من امتحان دادم و بهترین نمره را هم آوردم ولی به من گفتند: چون سِنّت زیاد است تو را نمی پذیریم.

این را باید یادآور شوم که سِنّ آن شخص در ظاهر بسیار پایین می نمود و من در تعجب بودم که با این سِنّ چگونه موفق به دریافت کارنامه کلاس دوم دبیرستان شده است!

شما اگر به دقت و واقع بینی این گونه جریانات را مورد مطالعه قرار دهید حداقل به این نتیجه خواهید رسید که نوعی ابهام هدف و ندانم کاری در اداره حوزه وجود دارد وگرنه این گونه کارها چه معنی دارد!

نمونه دیگر این که طلب را بعد از گزینش به مدارس گوناگونی که در حوزه وجود دارد معرفی می کنند ولی گاهی نظرشان بر این است که باید طلاب چهار سال در مدارس بمانند و کتابهای جامع المقدمات صرف ساده سیوطی حاشیه مغنی معانی بیان معالم و برخی دیگر از کتب را بخوانند. آن گاه با معرفی مدرسه در

امتحانات دیگری که از طرف حوزه برگزار می شود شرکت کنند و چنانچه پذیرفته شوند و باید هر سال کتابهای معینی را امتحان دهند تا بتوانند از مزایای حوزه استفاده کنند و گاهی مقرر می کنند که برنامه مدارس سه سال باشد منتهی کتاب معالم برداشته شود و بدیع در کنار معانی و بیان خوانده شود و بعد از سالی بدیع مجدداً برداشته می شود. در مدارس گاهی سالی سه بار و گاهی سالی دوبار امتحان گرفته می شود و همان طور که اشاره شد با قبول شدن در مدرسه حوزه نیز امتحان می گیرند؛ ولی هر سالی برنامه خاصی برای امتحانات و اصلاح برگه های امتحانی و حدّ قبولی نمرات مقرر می کنند. روشن است که این کارها عجیب و غریب و دهها مشابه و مماثل آنها از چه حکایت می کند و نشانه چیست؟

متد آموزش

دومین عاملی که پیشرفت و عقب ماندگی دانش آموز وابسته به آن است طرز و مدت آموزش است.

تجربه ثابت کرده است که گزیدن راههای ویژه نقش اساسی را در بهتر فهمیدن مطالب غامض بازی می کند. لذا می توان ادعا کرد که پرواز پرندگان دانش مرهون این بالهای قوی و ارزشمند است. به همین جهت است که در دنیای کنونی ما هر روز راهها و روشهای جدیدی ارائه می شود و بهترین و ساده ترینشان مورد پذیرش قرار می گیرد بلکه در عصر حاضر رشته ویژه ای بدین منظور تأسیس شده و افراد زیادی در این باره به تحقیق و تدقیق اشتغال دارند.

بنابراین چه قدر تأسف بار است که ما هنوز برای تعلیم پیچیده ترین مسائل علمی مانند انسانهای هزار سال قبل در گوشه ای از مسجد یا مقبره ای گرد هم آییم و با همان روش کهنه گذشتگان که بدون تردید منسوخ و نارساست به تعلیم و تعلم بپردازیم.

همان طور که قبلاً اشاره شد گرچه در حوزه علمیه قم اخیراً در سه سال اول طلاب در مدارس ویژه ای و با برنامه خاصی آموزش می بینند ولی باید توجه داشت که در این مدارس تنها چیزی که تغییر کرده و به اصطلاح حرکتی تکاملی انجام گرفته وجود تخته سیاه است و بس و تازه آن هم مورد استفاده قرار نمی گیرد و نظام آموزشی

بویژه بعد از این سه سال به گونه ای است که اگر طلاب فارابی و غزالی و حسن بصری زنده و وارد این کلاسها شوند چنین می پندارند که از خواب نیم روزه بیدار شده اند!

آیا فکر نمی کنیم که مسؤولیت این همه جوان پاک و متدینی که از همه چیز دست می کشند و غربت و فقر را تحمل می کنند و برای آموختن علوم الهی به حوزه های علمیه وارد می شوند به گردن ماست و ما موظفیم که بهترین راهها و روشهای آموزشی را نسبت به آموزش آنان به کار بریم؟

آموزش آزاد و انتخاب و گزینش استاد توسط دانشجو گرچه امتیازاتی دارد و حوزه های علمیه از آن برخوردارند و احیاناً ما با غرور و آب و تاب زیادی آن را به رخ دیگران می کشیم ولی ناگفته پیداست که یک مزیت نمی تواند توجیه گر نواقص دیگر باشد. وقتی نتیجه مطلوب به دست می آید که سایر نواقص نیز برطرف گردد. اکنون به برخی از این گونه نواقص اشاره می شود تا شاید برای رفع آنها اقدام شود:

1. همان طور که قبلاً اشاره شد هیچ حساب و کتابی برای تشکیل کلاسها و حضور و غیاب در آنها وجود ندارد و گاهی تعداد نفرات شرکت کننده یک کلاس به هزار نفر می رسد و گاهی هم دانشجو فقط یک نفر است. روشن است که این افراط و تفریط در نظام آموزشی فعلی ما قابل قبول نیست و قطعاً دارای نواقص خرد کننده ای است که پوشیده نیست.

2. عدم اطلاع از حضور و غیاب شاگردان نقص دیگری است که حاکم بر کلاسهای درسی حوزه است. نتیجه اش مبهم ماندن مطالب بلکه نرسیدن به بسیاری از مطالب کلاس است.

3. استفاده نکردن از وسایل جدید و مدرن معمول در دنیای پیشرفته امروزی و تطبیق نکردن مطالب کلی بر موارد جزئی و وادار نکردن متعلمین به تمرین و تطبیق اشتباه دیگری است که تالی فاسدش باز نشدن مطالب پیچیده و از دست رفتن مسائل به دست آمده است.

4. تدریس کتابهای حوزه به رغم پیچیدگی و دشواری شگفت آوری که حاکم بر سبک آنهاست به طور بسیار نادرست و غیر موفقیت آمیزی انجام می شود زیرا استاد در حالی که در یکی از پله های منبر و یا در گوشه ای از مسجد و یا مقبره ای قرار گرفته

شروع می کند به بحث و تحقیق ولی از زبان صاحب کتاب و این گفت و گو حدود نیم ساعت یا سه ربع ساعت و فووش یک ساعت طول می کشد. آن گاه در مقام تطبیق گفته های خودش بر عبارت صاحب کتاب بر می آید و به سهولت و سرعت برداشتهای خود را منطبق بر نوشته های کتاب موجود می کند و غالباً هیچ نوع رابطه ای بین آن گفته های طولانی و خسته کننده وجود ندارد. به راستی که در این صورت دانشجو دچار حیرت شگفت آوری می شود ناگزیر هر روزی به امید این که چیزی دستگیرش شود وارد کلاس می شود. به همین گونه سال تحصیلی را به پایان می برد.

5. از چیزهایی که وجودش در حوزه مشهور است و نیست و باید باشد رابطه صمیمی و مذاکره و مباحثه بین شاگرد و استاد است. زیرا اگر دانشجو مجاز به ایراد اشکال و مذاکره در جلسه درس نباشد به یقین ابهامات زیادی برایش باقی می ماند و آن طوری که باید تحقیق انجام گیرد انجام نخواهد گرفت و بسیاری از نکته ها باقی خواهد ماند و چه زیانی از این بالاتر؟

در حوزه های علمیه کثرت و زیادی شاگردان کلاس و تفاوت افکار و طلاب و ناگزیدگی بسیاری از آساتید و کمی وقت کلاسها و نکات و پرکاری برخی از دانشجویان موجب شده است که این امر مهم به کلی و یا در بیشتر کلاسها انجام نگیرد بلکه بسیاری از شاگردان با آن مخالفت می کنند و می خواهند به زودی خود را از جلسه کلاس نجات دهند و به درستی معلوم نیست که می خواهند به کجا بروند؟

6. همان طور که قبلاً اشاره شد از نقصهای بسیار بزرگی که در کلاسهای حوزه وجود دارد این است که استاد به دلخواه خود درسی را شروع می کند و جمله ای درباره این که این درس برای چه کسانی شروع شده نمی گوید. بلکه تبلیغ می شود که عموم طلاب به این درس شرکت کنند. نتیجه آن می شود که جمعی با تفاوت زیاد از حیث سن و فکر و معلومات در این کلاس درس شرکت کنند. ناگفته پیداست که ضرر این گونه کلاسها از نفعشان بیشتر است.

7. درجه بندی نبودن مسائل علمی از نقصها و اشتباهات جبران ناپذیر سبک آموزشی حوزه های علمیه است که جداً مانع پیشرفت و ترقی طلاب علوم الهی است. اگر ده درصد از این دانشجویان پرکار و حق پرست به نتیجه می رسند برای این است که

استعداد زیاد و کار کشنده آنان به برنامه خاصی ضمیمه می شود که به ذوق سلیم خود و یا با کمک از برخی از علما آن را گزیده اند و گرنه بسیاری از استعدادهای ارزشمند موجود در این مراکز مقدس یا فرار را بر قرار ترجیح می دهند و یا بدون نتیجه از بین می روند.

8. قصد ما از این نوشتار گرچه بیان مطالبی است که مربوط به موانع به آموزی طلاب علوم الهی در حوزه هاست ولی چون تمام هدف گرچه به طور اجمال در این مراکز انسان سازی است بی جا نخواهد بود اگر در پایان این فصل به گونه پرورش جوانان در حوزه ها اشاره شود.

بیشتر طلاب علوم دینی در حوزه ها مردمی پاک متدین و خداجو و دارای اخلاق پسندیده هستند بویژه در آغاز کار ولی همان طور که قسمت آموزش ما دچار بی برنامهگی است قسمت پرورش نیز خالی از این کاستی نیست بلکه این قسمت بسیار بیشتر دچار آشفتگی و بی نظمی است. به جرأت می توان ادعا کرد که در حوزه ها اصلاً پرورش وجود ندارد و طلاب به طور خودرو رشد می کنند. گر چه جدیداً در برخی از مدارس جلساتی به عنوان درس اخلاق برگزار می شود لکن گونه ناهنجار تشکیل این کلاسها و غالباً عدم اطلاع دقیق اساتید آنان از مسائل پرورشی و بالأخره در حاشیه قرار گرفتن و بی برنامهگی آنان موجب شده که هیچ نتیجه ای از این جلسات گرفته نشود. از این روی اگر گفته شود حوزه در زمینه پرورش و آماده کردن جوانان برای صعود به سوی کمالات گامی برنداشته است سخن گزافی نخواهد بود. گرچه حوزه نسبت به جاهای دیگر در این زمینه بسیار غنی است. ادعای بالا نباید به وجود افرادی که در حوزه بوده و هستند و به تمام معنای کلمه وارسته اند نقض شود؛ زیرا اساس حوزه ها برای این منظور بوده و روندگان نیز بدین منظور به آن جا می روند. طبیعی است که عده زیادی به مقتضای استعداد خدادادی و تحت تأثیر مطالعات شخصی راه حق را به دست آورند و به مرور مردمی وارسته شوند. روشن است که هیچ کس منکر وجود این گونه افراد در حوزه های علمیه نیست بلکه منظور این است که باید فکری کرد و این نواقص را برطرف نمود تا نتیجه بسیار از این بیشتر باشد و طلاب به طوری پرورش یابند که مصادیق: (علماء این اُمت برتر از پیامبران بنی اسرائیل اند.) قرار گیرند و خدای نکرده برای امرار معاش در خطر از دست دادن معاد قرار نگیرند.

کتابها و مواد درسی

بزرگترین عیب و مانع پیشرفت طلاب حوزه های علمیه کتابهای درسی آنان است.

کتابهایی که در تمام رشته های علوم حوزوی تدریس می شوند ده ها بلکه صدها سال است که نوشته شده اند آن هم نه برای تدریس بلکه یا برای اظهار نظر شخصی یا به عنوان شرح منتهی مختصر و پیچیده و یا به عنوان تعلیقه و حاشیه بر مؤلفی که نویسنده انتقادات خاصی بر آن داشته و یا قصد توضیح و تبیین آن را داشته است. بنابراین اگر قدمت تحریر و عدم تناسب اغراض یا غرض تدریس و پیچیدگی نثر این کتابها را به نامناسب بودنشان با مراحل تحصیلی ضمیمه کنیم معجون بسیار بسیار شگفت آوری به دست می آید که هیچ هاضمه ای توان هضم و حل آن را ندارد. بیچاره کسی که به هر حال ملزم به هضم آنهاست.

در قدمت این کتابها همین بس که نوشته های تفتازانی و ابن هشام و جلال الدین سیوطی و أمثالهم می باشند که در حدود ششصد و پنجاه و پانصد سال قبل از دنیا رفته اند. آیا جای تعجب و تأسف نیست که سیوطی پانصد ساله و مغنی و مختصر هفتصد ساله

و معالم چهارصد ساله و شرح لمعه چهارصد و پنجاه ساله و رسائل و مکاسب صدوسی ساله و جامع المقدمات قرن بوق کتابهای درسی حوزه های ما باشند؟

کتابهایی که اگر نویسندگانشان زنده شوند و دو عصر خود و ما را با هم بسنجند دستور جمع آوری آنها را می دهند و اگر آنها به چنین عملی اقدام نکنند همه دیگران که توجه دارند بدون دغدغه چنین کتابهایی را برای زمان ما مناسب نمی دانند.

نیاز به گفتن ندارد که مثلاً ملاً عبدالله یزدی نخواست به تعلیقه زدن بر تهذیب المنطق نافصیح تفتازانی کتابی برای دانشجویان منطق بنویسد آن هم کتابی که اگر کسی بخواند منطق بیاموزد از آن جا شروع کند و هم اگر بخواند در منطق متخصص شود همان جا به پایان برسد! مگر غرض دیگر مؤلفان مثل صاحب کفایه صاحب رسائل و مکاسب و تفتازانی و جلال الدین سیوطی و سبزواری و ملاصدرا و بوعلی آن بوده است که کتابهایشان درسی آن هم به گونه ای که ما قرار داده ایم باشد؟

هرگز! و بر فرض این که این ثابت شود که آنان به همین غرض کتابهایشان را مرقوم فرموده اند اول این که این کار را برای دانشجویان زمان خود کرده اند و دوم این که مگر آنان معصوم بوده اند؟ مگر نه این است که بعد از آنان صدها بلکه هزارها دانشمند و عالم ظهور کرده اند و کتابهای بی شماری در رشته های گوناگون علوم به رشته تحریر درآورده اند و به طور قطع در میان این کتابها کتابهای بسیار مفیدتر و ارزشمندتر و شایسته تر برای تدریس وجود دارد؟

تعقید و پیچیدگی این کتابها آن چنان هویدا و کشنده وقت است که هر بیننده و خواننده ای که از آنها مطلع می شود شدیداً متأثر می گردد. من که بیش از بیست سال مشغول تدریس این متون هستم خوب می دانم که استاد و شاگرد در کلاسهایی که این کتابها در آنها تدریس می شود دچار چه بلایی هستند. مگر آنان که قصد تفهیم و تفهم ندارند و تنها هدفشان گذارنیدن کتابهاست و شرکت در امتحان!

نامناسب بودن کتابها با مراحل تحصیلی چنان در حوزه ها رایج و شایع است که مایه تعجب و شگفتی اهل اطلاع شده است به طوری که از خود می پرسند که اینان می خواهند چه کنند و چرا همه سرگرم تحصیل همه کتابها شده اند؟

کتابهایی که هنوز آنان توانایی تحصیل آنها را ندارند و یا تحصیل آنها به کار آینده ایشان ربطی ندارد.

بنابراین گزاف نخواهد بود اگر بگوییم مسؤولین حوزه ها در عالم دیگری زندگی می کنند و اصلاً به فکر تعالی و تکامل حوزه ما نیستند و چنین می پندارند که همه مانند ایشانند و چه ناصواب است اگر چنین فکر کنند.

و چه وحشتناک است اگر خیال کنند که روشها و کتابها و برنامه های حوزه ها کامل است و هیچ گونه نیازی به تغییر و جایگزینی ندارند!

اگر چنین نمی پندارند چرا قدمی به پیش بر نمی دارند و از بزرگان و اهل فضل و تخصص استفاده نمی کنند؟

آری تنها کاری که در این زمینه از این آقایان در حوزه علمیه قم دیده شده این است که بدیع را از فن بلاغت و معالم را از اصول حذف کرده اند و دروس بسیار زیادی را به عنوان دروس جنبی به دروس اصلی ضمیمه کرده اند و به نصف و ثلث کتابها اکتفا

کرده و دانشجویان را به مرحله بعد ارتقا می دهند!

مثلاً از مغنی اللیبب به قسمتی از باب اول و چهارمش و از مختصر المعانی به چند باب از معانی و قدری از بیان و هکذا از هر کتاب به چند فصل و بابش اکتفای می کنند و می گذرند و چه معجزه ای از این بالاتر و چه برنامه ای از این جالب تر.

البته برنامه نه ساله ریختن و کتابهایی را که آن طورند و ظرف واقعی شان بیست سال است در این ظرف کوچک قرار دادن جز چنین نتیجه طلایی به بار آوردن چه نتیجه ای می تواند داشته باشد.

استادان و مدیران

از نواقصی که در مدیریت حوزه ها وجود دارد بی توجهی و بی تفاوتی نسبت به آساتید و مدیران مدارس است. در حوزه ها هیچ ملاک و معیاری برای درس گفتن و استاد بودن و مدیر مدرسه شدن وجود ندارد بلکه هیچ اهمیتی برای معلم و استاد قائل نیستند و این وقتی خوب درک می شود که ارزش استاد در کشورهای پیشرفته و لاقدر در دانشگاههای کشور خودمان دانسته شود.

اگر معلوم باشد که در جاهای دیگر چه جور به درجه استادی می رسند و مقامات علمی تا چه اندازه فارغ از همه چیز مشغول تدریس و تحقیق و تألیفند و همه چیز را برای ایشان مهیا کرده اند تا بتوانند بیندیشند و نیز اگر قدری به معلمین و اساتید بزرگ و علماء و محققین حوزه ها توجه شود و دانسته شود که غالباً در همه امورشان در مانده اند به خوبی این مطلب که در حوزه ها هیچ توجهی به اساتید نمی شود بلکه هیچ ملاک و معیاری در این زمینه وجود ندارد قابل فهم خواهد بود. شاید علت اصلی این که غالب مدارس حوزه ها از اساتید متخصص بی بهره اند همین بی توجهی به اساتید باشد؛ زیرا این بی اهمیتی به آنچه که اشاره شد محدود نمی شود و غالباً همراه مسائل دیگر است که مزید بر علت می شود.

کسی که در تمام دوران جوانی اش مشغول تحصیل بوده و به هیچ کاری جز کسب علم و دانش نپرداخته و حتی به فکر تأمین ضروریات زندگی نبوده و اکنون با این تلاش و کوششها به مراحل از علم و دانش رسیده و جوانی اش نیز به پایان رسیده است و قهراً

نیازهای ضروری زندگی او را احاطه کرده است و هیچ کس در فکر تأمین کمترین آنها نیست چگونه می تواند تحقیق کند و به تدریس بپردازد؟

آیا او به منزل و اثاثیه منزل نیازمند نیست؟ آیا فکر این گونه نیازها و خرج سرسام آور زندگی او را فلج نمی کند؟

روشن است که این افکار مانع رشد او می شود گر چه او نخواهد و نمی خواهد! آیا این گونه بی توجهی ها علم کثی و جهل پروری نیست؟

لذا طبیعی است که اگر چنین انسانهایی نتوانند آن طور که شایسته و لازم است به تدریس و تحقیق بپردازند کسانی جای آنان را می گیرند که هیچ گونه صلاحیت علمی ندارند.

چنانچه این امر به بی توجهی نسبت به ملاک تدریس و مدیریت مدارس ضمیمه شود بدون شک همان نتیجه ای را می دهد که اشاره شد و نیاز به تکرارش نیست.

اگر قرار باشد هر کس بتواند در حوزه اداره مدارس را به عهده بگیرد و هر کس بتواند تدریس کند و ملاک و معیاری و برنامه و حسابی وجود نداشته باشد طبیعی است که افراد سودجو و چاپلوس بی سواد و منحرف وارد کار تدریس و مدیریت مراکز علمی می شوند.

مسائل اقتصادی

درست است که بنای حوزه های علمیه بر معنویت و خداجویی و سازندگی انسان است و نیز درست است که علوم حوزه علوم الهی است نه علوم مادی ولی این هم درست است که تمام کارهای این جهان بی ارتباط به مسایل اقتصادی و مادی نیست و لذا در شریعت ما آمده است: (آن کس که معاش ندارد معاد ندارد).

این بدان معنی است که پیشرفت در مسائل معاد نیز متوقف بر امور اقتصادی و مادی است. قهراً حوزه های علمیه از این امر مُستثنا نیستند و بهبودی و پیشرفتشان در صورتی میسر است که دچار نقص و کمبود اقتصادی نباشند لکن با کمال تأسف باید بگویم:

نه تنها این کاستی در بالاترین درجه اش در حوزه های علمیه وجود دارد بلکه هنوز بسیاری هستند که آن را مایه افتخار و پیشرفت حوزه ها می دانند و تأسف بارتر این که

آنان عملاً یا غرق در مادیاتند و یا به بدترین روش نیازهای طبیعی و لازم خود را اداره می کنند. بنابر این اگر کسانی هستند و خود را دلسوز حوزه ها می دانند باید ببینند که امور زیر نقصهای جدی و عمیقی است که جداً مانع پیشرفت تحصیلی طلاب حوزه هاست:

1. نبودن بودجه معین براساس نیازهای حوزه. پرداختن شهریه و ماهیانه به گونه ای که در حوزه ها مرسوم است موجب نوعی اضطراب گردیده است که مسلماً به مسائل فکری و تحصیلی و تحقیقی لطمه می زند. زیرا در حوزه ما هر یک از مراجع تقلید به اندازه قدرت و توانایی مادی که دارند ماهیانه خاصی به طلاب می پردازند. این پرداخت شهریه گرچه متوقف بر امتحانی است که گیرنده شهریه باید از آن بگذرد ولی این اشکال را دارد که مرتبه بالای علمی گیرندگان و همچنین نیاز و مصرف آنان

هیچ گونه نقشی در پرداخت آن ندارد. نحوه پرداخت آن نیز دچار چنان ناهنجاری است که نگفتنش بهتر است. از همه اینها اضطراب انگیزتر آن است که هیچ گونه تعهد و تضمینی برای پرداخت آن وجود ندارد. این فکر همیشه آذهان را به خود مشغول کرده است که اگر نظر شریف فلان مجتهد آن شد که شهریه نپردازد و یا توانایی پرداخت نداشت و یا اگر خدای ناکرده فلان مرجع تقلید فوت کرد چه می شود و چه خواهیم کرد؟

طرد این گونه افکار چه درست و چه نادرست به آسانی میسر نیست و بیشتر طلاب دچار آن هستند و قهراً یا مغلوب می شوند و یا غالب و بیشتر در حال تنازع عمرشان را به پایان می برند.

2. نداشتن و کمبود ابزار و آلات تحصیل و تحقیق از موانع ترقی و پیشرفت طلاب است. وقتی به دست آوردن کاغذ و قلم و کتاب و سایر وسایل آموزشی و تحقیقی ممکن و میسر نیست و هیچ گونه بودجه ای برای این مصرف حیاتی و ضروری در نظر گرفته نمی شود. چگونه می توان انتظار داشت که دانشجو و پژوهنده و محقق بتواند خوب بخواند و خوب بداند و خوب تحقیق و تدوین کند. او که نه کتاب دارد تا مطالعه کند و نه قلم و دفتر دارد تا بنویسد و نه منابع دارد تا تحقیق و تألیف کند چگونه می تواند پیشرفت کند. چگونه و با چه وسیله می تواند فرهنگ اسلامی را به پیش ببرد؟

3. مدرسه و کتابخانه و خوابگاه و خانه از جمله این امورند که گویا خداوند متعال چنین خواسته است که طلاب و حوزه ها برای همیشه از این لوازم تحصیل و تحقیق و زندگی محروم باشند. چرا مسئولین حوزه ها برای رفع این موانع و حشتناک حرکت نمی کنند آیا نمی دانند طلاب و اساتید برای پیدا کردن جایی که درس بگیرند و مباحثه کنند و حجره ای که در آن مطالعه و استراحت کنند و خانه ای که در آن تحقیق و تألیف کنند و نیز سرپناهی برای زن و فرزندان شان باشد با خدام مساجد و مقابر و ماجرین درگیرند و درمانده؟

4. ایاب و ذهاب و تأمین احتیاجات زندگی مانع دیگری است که در تلف کردن وقت نقش به سزایی دارد:

امروزه گر چه بیشتر مردم دچار این بلا هستند و برای به دست آوردن لوازم زندگی و رسیدن به محل کار و خانه بهای گزافی را می پردازند لکن غالب طلاب و اهل علم در حوزه ها به طور وحشتناکی گرفتار این کشنده وقت و بالای عام البلوی می باشند؛ زیرا طبقات جامعه از تعاونیهای صنفی و کمکهای دولتی منافع دیگر برخوردارند و قهراً به دست آوردن لوازم زندگی برایشان به آسانی میسر است و هرگز نیازی به انتظار کشیدن برای اتوبوسهای شهری و یا اعلان کوپن فلان جنس و مواد غذایی ندارند و بر فرض این که چنین نیازی هم داشته باشند که بسیاری از مردم دارند گذرانیدن وقت برای تهیه آنها برای آنان اهمیت چندانی ندارد و این نود پنج درصد اهل علم و طلاب حوزه ها هستند که با ماهیانه محدودی که به آنان داده می شود باید همه آنچه را که لازم دارند تهیه کنند و چگونه تهیه کنند؟

روزهای تعطیلی

از عواملی که بسیار زیان آور و موجب عقب ماندگی بسیار زیاد طلاب حوزه ها است تعطیلات غیر منضبط است که مجموعاً حدود دو سوم سال را در بر می گیرد. چون برنامه و حسابی در کار نیست بیشتر اوقات طلاب به هدر می رود و قهراً ضرر و زیانی به حوزه ها وارد می شود. که به هیچ وجهی جبران پذیر نیست.

اگر قرار باشد در هفته ای دو روز اعیاد و میلادها روزهای وفات و شهادت ماه

رمضان چند روز از شعبان و شوال دهه محرم چند روز از ذی الحجه و صفر دهه صفر چند روز از ربیع دو دهه فاطمیّه تمام تابستان و... تعطیل باشد دیگر کدام روزها روزهای تحصیلی باشد؟

آیا آن چند روزی که در لابه لای این روزهای تعطیلی واقع می شود می تواند سال تحصیلی خوب و موقّعی را تشکیل دهد؟

البته این توهم که طلاب می توانند این روزها را به مطالعه و تحقیق و تحصیل بپردازند به طور کلی توهم بی جا و باطلی است؛ زیرا کسانی که هنوز در آغاز و بین راه هستند و توانایی خود کاری را ندارند هرگز نمی توانند خود کار باشند و علاوه این امر در صورتی میسر و نتیجه بخش است که از روی برنامه دقیقی انجام شود و همه قادر به برنامه ریزی دقیق و مفید نیستند.

از این روی بسیاری هستند که سالهای متمادی در حوزه ها اشتغال دارند و هرگز به نتیجه مطلوبی نائل نشده و نخواهند شد. تنها تعدادی معدودی هستند که نسبتاً به نتیجه می رسند و صد البته اگر برنامه دقیقی حاکم بود و همه موظف به اجرای آن برنامه درست و موقّیت آمیز بودند نه تنها آنان به مراحل عالی تری نایل می شدند و در رشته های گوناگونی متخصص می گردیدند بلکه بسیاری در پرتو آن به کمالات عالی می رسیدند و قهراً پشتوانه محکمی برای حوزه ها به وجود می آمد.

خلاصه این که بی‌اعتنایی به وقت در مراکز تحصیلی و تحقیقی بزرگترین عامل باز دارنده و مانع رسیدن به کمالات است و تا فرهنگ کم‌کاری تنبلی و وقت‌گذرانی بر قومی حکومت دارد هرگز آن قوم موفق و پیروز نخواهند شد. گمان نمی‌رود که این امر به بیش از این نیاز به توضیح داشته باشد بلکه همین اندازه سخن گفتن در باره اش نیز زیاد است.

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه‌گر یعنی که دمیدند در آینه صبحاز عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری

تمرکز طلاب در حوزه‌های بزرگ

تمرکز طلاب و اهل علم در حوزه‌های بزرگ مثل قم نجف و مشهد زیانهای

فراوانی را به دنبال دارد.

1. در کنار این حوزه‌ها حوزه‌های کوچکتری نیز لازم است و حداقل باید در هر شهرستانی یک حوزه علمی منظم و مرتبی باشد. روشن است که با استقرار اهل علم در حوزه‌های بزرگ این کار عملی نخواهد بود و حداقل نتیجه مطلوب را نخواهد داد زیرا حوزه مدرس و مدیر می‌خواهد و این مدرّسان و مدیران در صورتی مفید و مثمر خواهند بود که در حوزه‌های بزرگ تحصیل کرده باشند. اگر این مسأله حل نشود به تعداد طلاب در حوزه‌های بزرگ افزوده می‌شود و به مثابه آن حوزه‌های شهرستانها تعطیل می‌گردد.

2. تمرکز همه طلاب در مشهد و قم با محدودیت مکان آموزش و خوابگاهها موجب شلوغی و ازدحام کلاسهای درس و مدارس کتابخانه‌ها می‌شود. قهرأ کلاسهای درس به شکل مجالس و عظ و تبلیغ در می‌آیند و حجرات مدارس به صورت اتاقهای مسافرخانه و کتابخانه‌ها به صورت زمزمه‌خانه و ضرر آن به تحصیل و مطالعه طلاب پوشیده نیست.

3. این که گرد آمدن و ماندن همه طلاب در یک یا دو حوزه علاوه بر این که وضع کلاسها را مختل می‌کند بودجه محدود حوزه را می‌بلعد و ایاب و ذهاب را بر هم می‌زند و شهر را شلوغ می‌کند و موجب دهها کمبود دیگر می‌شود که نیاز به گفتن ندارد و قطعاً آن نتیجه‌ای که از آموزش در یک محیطی آرام و بی‌دغدغه و غنی گرفته می‌شود از آموزش در محیط پُر سروصدا و پراحتیاج و اضطراب گرفته نمی‌شود.

4. اگر همه طلاب نمی‌خواهند به عنوان مدرس و معلم در حوزه‌ها باشند و نیز همه نمی‌خواهند مرجع تقلید و مجتهد شوند که قطعاً چنین است پس گرد آمدن و برای همیشه ماندن این همه اهل علم در حوزه علمی قم نجف و مشهد برای چیست؟

اینان به دنبال چه هستند؟ آیا می‌خواهند تا آخر عمر درس بخوانند و مطالب را انبار کنند؟

اگر مطلب این است بسی اشتباه و انحراف است و اگر این نیست پس اینان به کجا می‌روند و به دنبال چه هستند و در درسهای خارج ناتمام شدنی چه چیز را می‌جویند؟

آیا در این درسها خدای بی‌نهایت را طلب می‌کنند؟ و اگر این نیست پس چرا

پایانی ندارد؟ بی‌شک این پاسخ که بگوییم تمرکز ایشان برای درس خواندن است و تحصیل علم پاسخی قانع‌کننده نیست و هیچ پاسخ درستی وجود ندارد مگر این که گفته شود: کسانی هستند که این جور تمرکز و ازدحامها را دوست دارند و از شلوغی درس و بحثها لذت می‌برند.

در مقدمات ماندن

به طور کلی هر کاری مقدماتی لازم دارد که بدون انجام آنها انجام دادن آن کاری ممکن نیست. بنابراین جای هیچ ملامتی نخواهد بود اگر ما برای رسیدن به احکام الهی به دنبال تحصیل مقدمات علم به احکام رویم و قبل از ورود به اصل مطلب آنها را تحصیل کنیم بلکه این کار لازم و ضروری است و بدون اولویت تحصیل مقدمات تحصیل احکام الهی ممکن نیست ولی این بدان معنی نیست که بیشتر عمرمان را در تحصیل مقدمات بگذرانیم و وقتی که به ذی المقدمات رسیدیم نه حالی باقیمانده باشد و نه وقتی.

متأسفانه در حوزه‌های علمی غالباً به مقدمات بیشتر می‌پردازند تا به اصل مطلب و علتش هم نبودن برنامه و ابهام هدف است که قبلاً بدان اشاره شد.

به عنوان مثال نحو و صرف و اصول و بلاغت علمی هستند که در حوزه ها بسیار دائر و رائجند و همه طلاب موظف به تحصیل آنها هستند بویژه علم اصول. فلسفه تحصیل آنها در حوزه ها آن است که مقدمه استنباط احکام شرعی هستند ولی بیشتر طلاب عمر خود را در این مرحله می گذرانند و وقتی به ذی المقدمه یعنی استنباط احکام شرعی می رسند که دیگر بسیار دیر شده است و آقا با مجموعه ای از معلومات بی ثمر عازم سفر است و چه تأسف بار است اگر چنین حوادثی پیش آید.

آیا هیچ نمی اندیشند که به کجا می روند؟ و دنبال چه هستند و گم شده چیست؟ آری بهترین توجیه برای این کار همان است که در آغاز مقاله بیان شد و گرنه...

نبود مدارج علمی

نیاز به گفتن ندارد که اگر فرهنگ جامعه بدین صورت در آید که برای به دست آوردن

مدرک و کوپن نان دنبال علم و دانش روند نتیجه ای جز همان کوپن و بعد هم نان نخواهند گرفت و شاید این بیت هم در همین راستا سروده شده است که

قلم گفتا که من شاه جهانمقلمزن را به دولت می رسانم

بهترین شاهدش همین کشور خودمان است که با داشتن دهها سال دانشگاه جز همان کوپنها و تابلوهای گوناگون و هنرگول زدن مردم چیزی عایدمان نشده است و در مسائل جزئی درمانده ایم.

پس مدرک گرایی و کوپن خواهی مذموم و محکوم است ولی این بدان معنی نیست که تعیین مدارج علمی نیز مذموم و محکوم باشد و جداً باید بین دو مورد فرق گذاشت و یکی را قربانی دیگری نکرد. متأسفانه در حوزه ها چنین شده و می شود و هیچ نشانه ای وجود ندارد که نشان دهنده معلومات و اندازه کمالات علمی علما و بزرگان باشد و این اشتباه بسیار بزرگی است که حداقل در زمان ما و بخصوص در دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم و بالأخص در کشور ما قابل قبول نیست.

مملکتی که حکومتش اسلامی است و بنابر این است که احکام اسلام در آن به اجرا درآید و علما و دانشمندان اسلامی عهده دار آن باشند چگونه ممکن است عبا و عمامه و ریش وحد اعلایش توصیه نامه نشانه معلومات و مدارج علمی علما باشد؟

آیا این کار موجب ظن و زبان درازی دشمنان داخلی و خارجی نمی شود؟ آیا گروههایی به قصد سوء استفاده وارد میدان خواهند شد؟

به همین خاطر بسیاری از طلاب با دلسردی تحصیلات علوم دینی ادامه می دهند و این را ما به خوبی لمس می کنیم. بسیاری از طلاب بعد از مدتی که در حوزه تحصیل می کنند حوزه را ترک کرده و شتابان به سوی دانشگاه می روند. بدون تردید انگیزه بیشتر آنان رسیدن به مدرک است.

ادامه راه فعلی این ضرر را دارد که ما بهترین مواضع و موارد تبلیغی و ارشادی را که مدارس و دانشگاهها و جوانان تحصیل کرده باشند از دست بدهیم و تنها به انتظار محرم و رمضان بنشینیم تا شاید چند پیرمرد و پیر زنی را در گوشه مسجد و حسینیه ارشاد کنیم و خسارتی از این بزرگتر و جبران ناپذیرتر وجود ندارد. پس بیاییم و ببیندیشیم که صورت فعلی کار ما چه ضربه شدیدی را بر ما وارد می کند ضربه ای که حساس ترین

مواضع ما را از ما می گیرد. کاستیهای دیگری نیز وجود دارد که به اجمال بیان می کنیم:

1. ترک و عدم اهمیت به زبان فارسی یعنی زبانی که باید با آن بگوئیم و بنویسیم و شعر بسراییم. این نقص بسیار بزرگی است. که دامنگیر حوزه های علمیه شده است به راستی که اندوه بار است اگر خدای ناکرده در بین ما کسانی باشند از سیبویه نحوی تر و از ابن حاجب و شیخ رضی صرفی تر و از شیخ عبد القاهر و سکاکی بیانی تر و از خلیل عروضی عروضی تر ولی در نوشتن واژه های ساده و پیش پا افتاده زبان فارسی عاجز و در تلفظ درست برخی از کلمات و جملات آن زبان ناتوان باشند. بدون تردید صحیح خواهد بود که بگوئیم ای دانایان تمام عمرتان بر باد رفته است.

2. نوشتن تمام کتابهای درسی به زبان عربی و ترک زبان فارسی این امر موجب تلف شدن اوقات زیادی می شود که به هیچ وجه قابل جبران نیست زیرا پیدا کردن ضمایر و فهمیدن جملات پیچیده کتابهای درسی به آسانی صورت نمی گیرد بلکه باید ساعتها وقت تلف شود تا مرجع ضمیری فهمیده شود. رفع این مانع گرچه تا اندازه ای با تألیف کتابهای عربی فصیح و غیر پیچیده ممکن است ولی برطرف کردن کامل آن تنها با فارسی نوشتن حداقل برخی از کتابهای درسی و سایر کتابهای علمی میسر است

و توجیه و وسوسه در این امر تنها از طرف کسانی ابراز می شود که اطلاعات دقیقی درباره متد پیشرفت کشورهای پیشرفته در علوم و صنایع ندارند و گرفتار این فکر شده اند که تمام علوم را باید از کانال زبان عربی آموخت. غافل از این که هیچ رابطه ای بین این دو مطلب نیست و تقریباً تمام کسانی که به جایی رسیده اند و مقامات علمی دقیقی را به دست آورده اند از کانال زبانهای مادری شان بوده است و در غیر این صورت که گاهی انسان مجبور می شود باید مدت مدیدی را صرف فراگیری دقیق زبانی کند که می خواهد علم را از کانال آن بیاموزد.

خلاصه این که به فارسی نوشتن برخی از کتابهای درسی و سایر کتابهای علمی کمک شایانی به پیشرفت طلاب می کند و منظور ما هم همین است وگرنه آموختن زبان عربی نه تنها برای همه طلاب لازم و ضروری است بلکه برای همه نویسندگان و گویندگان و شعرای فارسی زبان ما فرض است.

3. جدا کردن حوزه از دانشگاه و تقسیم بندی علوم به جدید و قدیم از فعالیتهایی است که قطعاً از طرف دشمنان انجام شده و نباید دوستان آن را ادامه دهند. حداقل زیان آن محروم شدن طلاب از مطالب دانشگاهی و بی بهره ماندن دانشجویان از معارف و مکارم اخلاق حوزوی است.

4. نبود برنامه دقیق و حساب شده ای برای تبلیغات از عیبهایی است که جداً شکننده است و اصلاً باور کردنی نیست که در قرن حاضر قرنی که قرن تبلیغات است و آن هم با مدرن ترین وسایل تبلیغی که تمام کفر در برابر تمام اسلام با تمام نیروهایش دست به تبلیغ زده است حوزه ها کمترین وسایل تبلیغی را نداشته باشند بلکه تمام تبلیغاتشان منحصر در این باشد که در ماه محرم و ماه مبارک رمضان بدون برنامه تعدادی طلبه وارد شهرها و روستاها شوند و هیچ معلوم نباشد که چه گفته می شود و کجا نیاز به تبلیغ دارد و بالأخره چه می گذرد و چه پیش می آید و چه نتیجه ای گرفته می شود.

5. رها کردن اصول و چسبیدن به فروع متأسفانه در حوزه ها دایر و رایج است؛ زیرا بیشتر طلاب اصلاً با مسائل فلسفی و کلامی که اثبات کننده مسائل اصول دین و اعتقادات است کار ندارند و برخی از آنان هم که در این زمینه وارد می شوند نوعاً به نتیجه مطلوبی نمی رسند. بر مدیریت حوزه هاست که بالأخره قاطعانه تصمیم بگیرند و این جوانان حق جو را از حیرت و ندانم کاری بیرون بیاورند.

راه حلها

همان طور که آغاز سخن اشاره شد منظور اصلی از نوشتن این مقاله تذکر و یادآوری مشکلات و نارساییهایی است که در حوزه های علمیه وجود دارد.

رفع و حل مشکلات یاد شده هم در مقام نظر و هم در مقام عمل کاری است که باید گروهی و با تعاضد و تعاون افکار صورت بگیرد.

1. اولین کاری که باید انجام شود این که طلاب حوزه را هدفدار کنند؛ یعنی گروهی از کارشناسان را مأمور کنند تا تمام اهداف اسلامی را دسته بندی و عرضه کنند آن گاه از طلابی که آموزش عمومی را دیده اند خواسته شود که یک یا چند رشته را براساس استعداد انتخاب کنند.

بعد از این مرحله مشخص بشود که اگر کسی کارنامه تخصصی فلان رشته را دارا باشد می تواند وارد رشته دیگر بشود و یا در فلان دانشکده دبیرستان دادگستری و مراکز دیگر که هم جنبه عملی دارند و هم جنبه تبلیغی و یا فقط جنبه تبلیغی دارند مشغول خدمت شود.

2. نیاز به توضیح زیاد نیست که اگر قرار باشد نظریه بالا پیاده شود لازمه اش تغییر کتابهای درسی و درجه بندی مسائل علمی است. اگر در کنار آن متد آموزشی نیز تغییر کند و از روشهای معمول در دنیا استفاده شود و در راستای تعلیم و تربیت از بهترین وسایل آموزشی بهره گیری شود و برای هر رشته ای دانشکده ویژه ای تأسیس گردد و رابطه بین استاد و شاگرد صمیمی تر شود و شروع و ختم درسا براساس برنامه ریزی انجام گیرد حضور و غیاب ویژه ای معمول گردد و خلاصه حساب و کتابی وجود داشته باشد قدم بسیار مهم دیگری در راستای ترقی و تکامل طلاب حوزه ها برداشته می شود.

3. همه کتابهایی که اکنون در حوزه ها کلمه به کلمه آنها خوانده می شوند باید جمع آوری شوند و کتابهای جدید درسی تدوین شود. این کتابها باید براساس دو دوره عمومی و تخصصی نوشته شوند؛ یعنی کتابهایی در زمینه های ادبیات منطق فلسفه و کلام و اصول و فقه و حدیث و تفسیر و تاریخ و اسلام شناسی نوشته شود که به طور فشرده و سهل الوصول باشند و در شش سال آموزش داده شوند و برای بعد از این شش سال کتابهای دیگری تدوین شود که شایسته کسانی هستند که باید متخصص شوند. واضح است که این کتابها باید به صورت درجه بندی و قدم به قدم نوشته شوند.

4. فعلاً باید کسانی اجازه تدریس داشته باشند که صلاحیت علمی و اخلاقیشان احراز شده است. این کار هم ممکن است و هم عملی اما به شرط این که دلسوزی باشد و احترام و مزایای استادی نیز رعایت شود و قرار بر این نباشد که با نصیحت و موعظه همه کارها درست شود که بسی اشتباه و خطرناک است. باید گروهی از علما و کارشناسان و مجتهدان عهده دار این امر بزرگ شوند که در نهایت اهمیت است. آنان خود بهتر می دانند که براساس چه ملاکها و معیارهایی استادان فعلی را گزینش کرده و مورد تقدیر و تشویق قرار دهند. نیاز به بیان ندارد که مدیران مدارس نیز باید دارای درجات علمی باشند و آنان نیز به صورت خاصی گزینش شوند. حداقل باید معلومات مدیر مدرسه به اندازه معلومات نوع اساتید آن مدرسه باشد و بداند که در مدرسه چه می گذرد و چه می کنند.

5. مسائل اقتصادی حوزه نیز باید از وضع فعلی اش بیرون آید و شهریه ها براساس درجات علمی و نیازهای زمانی توزیع شود و نحوه توزیع آنها نیز باید از وضع کنونی که یقیناً مرضی خدا و رسولش نیست بیرون آید و به وضع مسکن و خوابگاههای طلاب نیز توجه شود بلکه در اولویت قرار بگیرد وضع آینده طلاب و ایاب و ذهاب و ابزار تحصیلی آنان نیز بررسی جدی بشود.

باید استاد را ماهیانه استادی و محصل را ماهیانه تحصیلی و مشتغل را طبق شغلش شهریه داد. چه وجهی دارد که استاد و شاگرد حقوق یکسان بگیرند؟ آیا این اهانت به علم و عالم نیست؟

آیا ممکن نیست که صندوقی در حوزه تأسیس شود و همه بودجه حوزه در آن واریز گردد و دریافت ماهیانه ها براساس دفترچه هایی باشد که با ارائه آنها صندوق ماهیانه را بپردازد؟

ضرر این کار چیست؟ آیا نفع کلی جمع شدن پولها در یک محل و به کار گرفتن آنها در راستای منافع حوزه قابل فهم نیست؟

در این جا ممکن است اشکال وارد شود که آخر این همه کارها که گفتید بودجه لازم دارد و حوزه که قادر به تأمین این بودجه زیاد نیست پس با کدام بودجه به حل این مشکلات بپردازد؟

پاسخ این اشکال این است که: اولاً بودجه حوزه ها بسیار زیاد است زیرا تمام وجوه شرعیّه بودجه حوزه هاست و این مبلغ بسیار بزرگی را تشکیل می دهد منتهی چون پراکنده می شود و نحوه جمع آوری اش بسیار نادرست است چنین پنداشته می شود که اندک است. از این روی باید نکات زیر مراعات شود:

* باید ترتیبی داد که وجوه شرعیّه به طوری جمع آوری شود که واسطه ها نباعدند. همه آن در یک محل و در دست گروه خاصی که برگزیده علمای اعلام باشند.

* مگر حکومت ما حکومت اسلامی نیست؟ مگر حکومت نمی خواهد طلاب و فضلا و علماء در خدمت نظام اسلامی باشند؟ اگر مطلب این است باید بودجه حوزه را که مرکز چند رشته مهم تحصیلی است تأمین کند.

البته شبهه قدیمی که باید حوزه ها وابسته به دولت نباشند و مستقل باشند شبهه کهنه ای است. گرچه در دوره طاغوت مطلبی بوده واقعی و حق ولی اگر حکومت از آن اسلام شد و مجتهدی در رأس آن حاکم بود و زیر نظر آن مجتهد و فقیه از انفالی که یقیناً مال امام زمان علیه السلام است بودجه حوزه تأمین شد بدون شک مانند آن است که در حوزه ها از سهم مبارک امام علیه السلام ماهیانه طلاب را می پردازند بلکه همان طور که اشاره شد این آسانتر از آن است و از این گذشته مگر تأمین بودجه لازم حوزه از طرف دولت مستلزم وابستگی علما و طلاب به دولت و نظام است؟

6. مسأله تعطیلات و روزهای تعطیلی در همه دنیا و مراکز آموزشی هست ولی نه به صورتی که در حوزه های علمیه وجود دارد؛ زیرا در این مراکز مقدس همان طور که قبلاً اشاره شد روی هم رفته حدود دو سوم سال روزهای تعطیلی به حساب می آید که به راستی وحشتناک است و وحشتناکتر از آن این است که احدی از بزرگان و مسؤولان امر به فکر این امر بزرگ نباشند و اگر هم باشند قدمی بر ندارند و اگر هم بردارند به صورت انفرادی و بی خبر از کارهای دیگران و بدون مشورت با متفکران و

اهل درد و تجربه بر می دارند که بدون شک بی اثر و یا کم اثر است پس باید برای رفع این کمبود چاره ای اندیشید و جلوی به هدر رفتن این همه اوقات گرانبها و ارزشمند طلاب را گرفت.

به گمان ما اولین کاری که باید در این زمینه انجام گیرد این است که عده ای از صاحب نظران مأمور این امر شوند که به تحقیق و تدوین تاریخ و فیات و میلادهای پیشوایان دین و اعیاد اسلامی بپردازند و پس از تحقیق و بررسی با دقت و ترجیح لازم مشخص کنند که مثلاً حضرت زهرا علیها السلام چه روزی وفات کرده و امام موسی بن جعفر علیه السلام در چه روزی از دنیا رفته است و هكذا؛ زیرا بدیهی است که وفات هر کسی یک بار بیشتر تحقق پیدا نمی کند همان طور که تولد هر کسی بیش از یک بار بیشتر نیست و بی شک شناخت هر یک از اینها مشکل تر از مسایل پیچیده فقهیه

نیست. شناخت هر یک از آنها ولو به حسب ظاهر ممکن و میسر است و یقیناً همین اندازه ما را بس است.

و بر فرض که چنین نباشد و هیچ مرجّعی برای یک طرف نباشد می توان یک طرف را اختیار کرد و از باب تخییر و یا به کمک قرعه یک طرف را وفات و یا عید قرار داد و با این گزینش خدا پسند اتحاد و وحدت را حفظ کرد و بسیار منافع دیگر را جلب و مضارّ و مفسد را دفع کرد؛ زیرا اگر در احکام الهی و مسائل شرعی عملی می توان تخییر کرد و یا به قرعه عمل کرد و رفع مشکل نمود در این جا به طریق اولی آن امر جاری و ساری است؛ زیرا در این جا هیچ نوع محذور عملی وجود ندارد بلکه برای مصالح و منافع دینی می توان طرفی را گزینش کرد و بر آن اعتبار امور مصلحتی و شعاری و احیاناً استحابی را به رجاء واقع مترتب نمود.

اگر این قدم برداشته شود و از دغدغه و سوسه کنندگان نجات یابد و به گروهی کارشناس و اهل اطلاع عرضه شود و با تأمل و بررسی روزهای ویژه ای برای وفات و میلاد پیشوایان دینی و تعطیلات هفتگی برگزیده شود از این ناپسامانی نجات خواهیم یافت و تحولی خداپسندانه در حوزه رخ خواهد داد.

اگر از ما پرسیده شود که چه روزهایی را باید به عنوان روزهای تعطیلی تعیین کرد؟ پاسخ این است که برای محصلین و دانشجویان هیچ روزی نباید به عنوان روز تعطیل به معنای ترک درس و تحصیل و بحث تعیین شود و خسارتی از این بزرگتر نیست که روزی بگذرد و دانشجو در آن روز بهره ای از دانش نبرد؛ بنابراین حداقل کاری که به نظر ما باید انجام گیرد این است که باید پنج شنبه ها و اکثر میلادها و همه وفیات تکراری و رمضانها و بسیاری دیگر از روزهایی که به عناوین گوناگون وارد روزهای تعطیلی شده اند از دایره روزهای تعطیلی حوزه ها خارج شوند و برای تابستانها حوزه های تابستانی و گذرانیدن دروس خاصی پیشنهاد می شود که کاری شدنی و بسیار مفید و تکامل بخش است.

تنها روزهای جمعه و در سال دهه محرم آن هم نه برای همه طلاب و وفیات انتخابی پیشوایان دینی و بعضی از اعیاد بزرگ به عنوان روزهای تعطیلی رسمی پیشنهاد می گردد که بالاخره اگر کسی به فکر عاقبت اندیشی باشد و درباره مسؤولیت الهی که بر

عهده اش هست بیندیشد جز پذیرفتن این گونه پیشنهادها چاره ای ندارد. بویژه این که درس و بحث در مذهب مقدس ما به منزله صلوات حسنة معرفی شده است و چه کاری بهتر از صلوات حسنة؟

7. اگر اصلاحات پیشنهاد شده و یا مشابه آنها انجام گیرد و به درستی رفع نواقص شود قهراً از تمرکز طلاب و اهل علم در حوزه های بزرگ کاسته می شود ولی این کافی نیست و باید در این زمینه بخصوص نیز کارهایی انجام گیرد از جمله: بعد از پایان تحصیلات گروههای مختلف تحصیلی شهریه تحصیلی آنان قطع شود و برای مرحله بعد شهریه های گوناگون و لازم تعیین گردد. مثلاً برای کسانی که می خواهند در رشته های دیگر ادامه تحصیل دهند شهریه تحصیلی در نظر گرفته شود یعنی مقداری بر شهریه قبل افزوده گردد و کسانی که می خواهند مدرّس و معلم باشند شهریه مدرّسی و معلمی را دریافت کنند و کسانی که می خواهند در پستهای اداری حوزه و غیره کار کنند ماهیانه معمول آن جا را دریافت دارند و روشن است که اکثریت طلاب غیر اینها هستند و باید آنها را به حسب معلومات و خصوصیات ذاتیشان به گروههای گوناگونی تقسیم کرد و هر گروهی را به جایی گسیل داشت. مثلاً گروه بزرگی را به آموزش و پرورش معرفی کنند تا در رشته های گوناگون علوم انسانی در دبیرستانها و آموزشگاهها و دانشگاهها به تدریس و تبلیغ مشغول شوند و گروهی را برای پیشوایی در جماعات و جمعاعات معین کنند و گروهی را برای انجام مراسم مذهبی و دینی به شهرها و روستاها بفرستند.

ممکن است این نظر برای برخی از تنبلان از خدا بی خبر سنگین و غیرقابل قبول باشد لکن بیشتر طلاب و اهل علم حوزه ها شائق و منتظر پیاده شدن این برنامه های سازنده و مفید هستند. همین ما را بس است که نهراسیم و با توکل به خدای بزرگ این مجاهدت بزرگ را آغاز کنیم که: (من جاهد فینا لنهیدنهم سبلنا)

8. رشته رشته کردن علوم و برچیدن کتابهای درسی فعلی و ارائه کتابهای درسی مناسب. گرچه در راه حل کوتاه مدت بر چیدن برخی از کتابهای مفصل و پیچیده مقدماتی پیشنهاد می شود ولی کار اساسی در این زمینه این است هر چه زودتر تحول و انقلاب در همه زمینه های یاد شده آغاز شود که هر لحظه درنگ کردن گناهی است بزرگ

9. به راستی که هیچ کس قبول نمی کند و نباید هم قبول کند که هیچ فرقی بین دانشمند و ملای ساده و غیر نباشد ولی باور کنید که مطلب همین است. آنان که سالهای درازی را در کسب علم و دانش گذرانیده اند و در رشته هایی از علوم متخصص و صاحب نظرند در اجتماع ما مانند همان ملا و مداحی هستند که عبا و عمامه ای پوشیده و در محرم و صفر برای مردم مداحی می کنند بلکه چه بسا این را بر آن ترجیح می دهند. حتماً داستان شیخ جام و آن ملای نافرجام را شنیده اید. ملاکهایی که مردم با آنها ما را می شناسند همین عبا و عمامه و ریش و صدای خوش امثال اینهاست که بیقین مدرسه ندیده ها در این زمینه ها بسیار بسیار جلوترند. پس فاجعه است اگر فرهنگ جامعه ما بدین صورت در آید که ملای ده را بر دانشمندان و بزرگان اهل علم و تحصیل برتری دهند. متأسفانه این فرهنگ اکنون در کشور ما حاکم است: ما در رسوخ و گسترش آن بی نقش نبوده و نیستیم. پس برای چه منتظریم و چرا با زمان حرکت نمی کنیم؟

چرا اسلحه را از دست دشمنان نمی گیریم و چرا این همه با الفاظ و اصلاحات دشمنی می کنیم؟ ما اگر واقعاً از عناوینی چون لیسانس دکتر و پرفسور متنفریم چرا معادل آنها را از زبان خودمان انتخاب نمی کنیم و به عنوان تشویق و تعیین معلومات به جوانان تحصیل کرده خودمان نمی دهیم. شما چه بخواهید و چه نخواهید دنیای ما این گونه عناوین را نشانه معلومات و تحصیلات می داند و چه بهتر آن که این اسامی مسمای واقعی داشته باشند. کجا ممکن است بهتر از حوزه های علمی ما آن مسماهای واقعی را تربیت کند؟

بنابراین پیشنهاد ما این است که تعصب و لجابت را اگر وجود دارد کنار بگذاریم و برای معلومات پر ارزش حوزه ها ارزش قائل شویم و نشانه های پذیرفته شده در دنیا را که هیچ مانع شرعی و عرفی در پذیرفتن آنها نیست بپذیریم و با این قدم شجاعانه که بسیار قدم مهم و پرارجی است شکاف عمیق بین حوزه و دانشگاه را پرکنیم و از میدان شعار به واقعیت شعور برسیم و به اسطوره کهنه علوم جدید و قدیم خاتمه دهیم و طلاب علوم ینی را در کنار برادران دانشجو بلکه در میان آنان و در حالی که اینان و آنان را زوده ایم و دریایی خروشان از دانشجویان ساخته ایم همه را غرق در شادی و اشتیاق به طی مراحل تحصیلی مشاهده کنیم که از این بالاتر وظیفه ای وجود

ندارد. این ممکن نیست مگر با توجه ما به نقص وضع فعلی خود و در مرتبه بعد برطرف کردن آن که با درجه بندی و رشته رشته کردن علوم و ایجاد تحولی اساسی در کتابهای حوزه ها و بالاخره اعطای نشانه تحصیلی هر کس در پایان رشته و یا رشته هایی که تحصیل کرده است ممکن و میسر است.

10. ما باید به این امر که زبانمان فارسی است و مردمان فارسی زبان توجه کامل داشته باشیم و بدانیم که بیشتر برخوردهای ما با همین مردم است؛ زیرا غالباً برای همین مردم می گوئیم و می نویسیم. پس لازم و ضروری است که این زبان را به خوبی بدانیم و به نثر و نظم آن آگاه باشیم. بدیهی است که آگاهی به آن در حد سوم راهنمایی مدارس برای ما کافی نیست پس ضروری است که این رشته را جزء یکی از رشته های تخصصی در حوزه ها قرار دهیم و در تمام سالهای دوره عمومی ماده زبان و ادبیات فارسی را داشته باشیم که غفلت از آن چنان ضربه ای را به ما وارد می کند که تا سالهای درازی توان حرکت را از دست می دهیم و شگفت آور است اگر از این ضربه های شکننده از خواب غفلت بیدار نشویم و اگر بیدار شویم تحرکی از خود نشان ندهیم.

11. ما برای زودتر رسیدن به مقصد و بهتر فهمیدن طلاب حوزه ها باید در تمام رشته های علوم حوزوی کتابهای مفصل فارسی داشته باشیم تا با مراجعه کردن طلاب به آنها اصل مطالب را دریافت دارند و این همه اوقات گرانبها را برای پیدا کردن مطالبی که متوقف بر ضمیر بی مرجع است به هدر ندهند؛ زیرا در دنیای امروز و کارهای زیادی که نسبت به آموزش علوم وجود دارد و رشته های بسیاری که عدم اطلاع از آنها زیانبار است پذیرفتنی نیست که اوقات گرانبهای طلاب ما برای پیدا کردن مرجع ضمیر و فهمیدن معانی اشعار جاهلی و بالاخره حل عبارات قلمبه سلمبه قرون وسطایی بگذرد و اگر پرسیده شود آخر چرا؟

پاسخ این باشد که این گونه تعلیم و تعلم و این گونه مطالعه و تفهم آدمی را باسواد می کنند و او را تقویت می کند و... به راستی که اگر چنین فکر کنیم مرض مالیخولیایی داریم که بدون از دست دادن وقت باید به مداوایش پردازیم و هر چه دیرتر آن را از خود دور کنیم ضرر بیشتری را موجب شده ایم. بنابراین باید برخی از کتابهای درسی را به زبان پرمایه و شیرین فارسی نگارش کنیم و تمام کتابهای مفصل را که در رشته های

گوناگون علوم به زبانهای خارجی نگارش یافته است به زبان فارسی برگردانیم و به قیمت ارزان در دسترس طلاب قرار دهیم تا همه در رشته انتخابی خود به سهولت موفق شوند و هم از سایر رشته ها اطلاعات لازم را کسب نمایند. روشن است که این کار روزنه بسیار بزرگی را به سوی تمام علوم برای طلاب باز می کند و چه کاری بزرگتر و مهمتر و چه قدمی والاتر و ارجمندتر از این برای حوزه های علمیه؟

12. حل جدایی حوزه از دانشگاه و دوری دانشگاه از حوزه که سخت زیانبار و فاجعه انگیز است به آن نیست که روزی را در سال به عنوان روز وحدت روحانی و دانشجو تعیین کنیم و در سال یک بار چند تن را از دانشگاه و حوزه دور هم جمع کنیم و به شعار و نصیحت و موعظه بپردازیم بلکه باید قدمهای عملی برداریم و شجاعانه خیالپردازیهای اسطوره ای را لگدمال کرده و آن دو مرکز آموزشی را در هم ادغام کنیم و این دو گروه را که اکنون دو گروه به حساب می آیند یک گروه کنیم و حوزه را از تمام مزایای دانشگاه برخوردار نماییم و دانشگاه را نیز از روشهای خوب و ارزشمندی که در حوزه است بهره ور نماییم. اگر اساساً نام حوزه را به دانشگاه علوم اسلامی تبدیل کنیم و تنها به تعویض اسم اکتفا نکنیم بلکه تغییر و تحولی اساسی را در تمام زمینه های آموزشی بپذیریم و درجه بندی و رشته رشته کردن علوم را قبول و عملی کنیم و اعطای نشانه های علمی را مورد تمسخر قرار ندهیم کاری انجام داده ایم که نه تنها دیگر دانشگاهی در مقابل حوزه و حوزوی در مقابل دانشگاهی نیست تا برای وحدتش شعار دهیم بلکه یگانگی کامل به وجود آمده و مقدمات پیشرفت و ترقی و تکامل طلاب را فراهم شده است. باید توجه داشت که منظور از این طرح حذف حوزه و اکتفا به همان دانشکده های الهیات دانشگاهها نیست که سخت اشتباه و فاجعه بار است.

13. به راستی حیرت آور است اگر به فکر سروسامان دادن به تبلیغات نباشیم و چنین پنداریم که دو دهه محرم و صفر و ماه رمضان آن هم به وضع فعلی برای تبلیغات کافی است. هیچ شکی وجود ندارد که بدترین و نارساترین گونه تبلیغات همین است که اکنون ما به آن دل خوش کرده و غرق کیف هستیم! کار فعلی ما این است که پیرمردها و پیرزنهای لب گور را که برای قلبان کشیدن و چای خوردن و وقت گذراندن و یا برای ثواب به مسجدها می آیند دور خود جمع کنیم و هر چه دل پررغبتمان می خواهد

نصیحت کنیم ولی دبستان و دبیرستان و دانشکده ها و جوانها را به حساب خدا واگذاریم. آیا باز هم می خواهیم این گونه تبلیغات موثر باشد؟

حوزه ای که با این عظمت است و این همه مسؤولیت دارد چگونه ممکن است در نظام اسلامی برای ارائه برنامه های ویژه؛ رادیو و تلویزیون در اختیار نداشته باشد. مجله و روزنامه رایگان و یا ارزان قیمت نداشته باشد؟ و وضع تبلیغات همان وضع تبلیغات هزار سال قبل باشد بلکه بدتر و بی در و دروازه تر از گذشته.

از همه اینها گذشته این منبرها و موعظه ها چندان ارزش تبلیغی ندارند و اگر داشته باشند بسیار بسیار محدود است. پس فاجعه خواهد بود اگر حوزه در فکر اصلاح این امر مهم نباشد و باور کردنی نخواهد بود اگر دولت جمهوری اسلامی نهایت همکاری و بودجه لازم را در اختیار حوزه قرار ندهد.

طرح ما در این زمینه این است که برای کوتاه مدت همه طلابی را که توانایی تبلیغ دارند با تأمین هزینه سفر به مناطق و مراکزی که نیاز شدید دارند بفرستند و هیچ کس حق دریافت پول و اشیاء دیگر را از مردم نداشته باشد بلکه حوزه حقوق مبلغین را بپردازد. البته این کار نیاز شدید به برنامه ریزی دارد که ارائه آن از حوصله این مقاله بیرون است.

طرح دراز مدت آن این است که در حوزه بخش تبلیغات تأسیس شود و رشته آموزشی ویژه تبلیغات به عهده این مراکز گذاشته شود و سهمیه پذیرش دانشجو در این رشته چند برابر رشته های دیگر قرار داده شود و پس از فارغ التحصیل شدن از بخش آموزشی به بخش تبلیغاتی معرفی شوند و آن بخش با ترتیباتی دقیق مبلغین را به سرتاسر کشور و کشورهای خارج گسیل دارد. مآنتها در این صورت است که می توانیم ادعا کنیم که دین خود را نسبت به مکتب مقدس امام جعفر صادق علیه السلام ادا کرده ایم.

14. آنچه که به عهده حوزه هاست و باید همه برنامه های آنها در راستای آن باشد حفاظت از اسلام و مکتب شیعه است. نیاز به گفتن ندارد که مجموع مکتب اسلام از دو بخش مسائل اصلی و فرعی تشکیل می شود: عهده دار بخش اول فلسفه و کلام و مقدمات آن است و عهده دار بخش دوم فقه و مقدمات آن است همان که قبلاً اشاره

شد تقریباً تمام اشتغالات حوزه های علمیه ما در رابطه با بخش دوم آن هم بیشتر در محدوده مقدمات آن است. این در حالی است که تمام فقهای والا مقام ما بر این عقیده اند که هر مسلمانی موظف و مکلف است که اصول دینش را با دلیل و برهان بپذیرد و هرگز پذیرش تقلیدی کافی نیست. به خلاف بخش دوم که مکلفین نسبت به آن مختارند و باهر یک از اجتهاد و تقلید و احتیاط بری

الذمه می شوند. از این گذشته هیچ کس اصل را فدای فرع نمی کند و در حالی که به شاخه ها و برگها چسبیده تنه و ساقه را رها نمی کند. پس چرا باید تمام اوقات طلاب ما در آموزش فقه و مقدمات آن بگذرد و نه تنها نسبت به علوم اصلی بی اعتنا باشیم بلکه افرادی که به آن علوم می پردازند مورد تمسخر و بی مهری قرار دهیم؟ آیا این که جوانان ما بعد از پذیرش کامل اصول حوزه را انتخاب می کنند و با قبول صددرصد اصول دین طلبه می شوند می تواند توجیه گر خط و مشی فعلی ما باشد و به کلی مباحث توحید و نبوت و معاد و امامت را به کنار بگذاریم و تمام هم و غم خود را بر این نهیم که مطول و رسائل و مکاسب را خوب فهم کنیم؟

هرگز نمی توان چنین چیزی را باور کرد. من خود نمی خواهم باور کنم ولی چطور باور نکنم در حالی که می بینم بحثهای فلسفی و کلامی در حوزه ها متروک است.

با چشم پوشی از عده ای که خودرو در این زمینه ها وارد شده و مطالعه می کنند و به مراحل از فضل و کمال می رسند کس دیگری به سراغ این علوم پایه ای نمی رود و هیچ کس هم نمی پرسد که در این باره چه می دانید. این را باور کنید که اگر این سینا در حوزه علمیه ما باشد و نتواند مکاسب را امتحان بدهد او را بی سواد می دانند و ریالی به عنوان ماهیانه به او نخواهند داد بلکه اگر بیرونش نکنند بسیار احسان بزرگی درباره اش روا داشته اند.

البته و صد البته وضع کنونی حوزه های ما بویژه حوزه قم در این رابطه تا اندازه ای خوب است و کاری به این ندارند که چه کسی فلسفه و کلام و عرفان می گوید و یا می خواند ولی سخن این است که چرا باید چنین باشد؟ چرا باید طلاب ندانند و توجیه نشوند که فلسفه و عرفان چه نقشی دارند؟ چرا نباید این دروس جزء درسهای امتحانی حوزه باشد؟ چرا نباید کلاسهایی در باره توحید و خدشناسی و درباره نبوت و امامت و

معاد در حد کلاسهای مباحث عتق رقبه و تدبیر و حیض و نفاس و استحاضه و امثال ذلک وجود داشته باشد؟

چرا به باب حادی عشر و شرح تجرید و شرح منظومه و یا کتابهایی در این حد و بهتر از اینها به اندازه مغنی اللیبیب و مختصر المعانی و شرح لمعه و امثال ذلک توجه نشود و اگر این معجزه انجام گیرد و باب حادی عشر در برنامه مدارس گنجاینده شود به صورت حاشیه و فرعی است و آن هم نسبت به اوائلش.

بنابراین باید مسئولین حوزه ها توجه داشته باشند که خطر وحشتناکی که ما را تهدید می کند از ناحیه اصول دین و شبهاتی است که در میان جوانان ما القاء می کنند گرچه پرداختن و اهمیت به فروع دین نیز ضروری و لازم است. اگر نخواهیم به بخش اصول اولویت دهیم باید به آن در حد بخش فروع توجه کنیم. یک رشته اساسی علوم حوزه را که خود دارای شاخه هایی است منحصر این بخش بدانیم بخشی که نتیجه محدود و انحصاری ندارد بخشی که در تمام دنیا کار برد دارد. پس باید از همه دانشمندان و فلاسفه و متفکران استفاده کنیم و کتابهای مفید درسی و غیر درسی در این باره تدوین کنیم و با رشته رشته کردن علوم در حوزه و اهمیت و اولویت دادن به این بخش اساسی برای همیشه این نقیصه را از حوزه های علمیه رفع کنیم.

والسلام